

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی- پژوهشی

سال یازدهم- شماره سوم- پاییز ۱۳۹۷- شماره پیاپی ۴۱

سبک و ساختار دستوری جمله‌های ناقص در مثنوی مولانا

(ص ۳۵۱-۲۷۵)

محمد پاک‌نهاد (نویسنده مسئول)؛ اکبر شاملو^۲

تاریخ دریافت مقاله: تابستان ۱۳۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۱۳۹۶

چکیده

در جستجوی جذابیت مثنوی مولانا، نقش زبان و ساختار دستوری قابل چشم‌پوشی نیست. زبان و معنا در مثنوی توأم‌اند. ساختار دستوری زبان فارسی در مثنوی مولانا دارای برجستگیها، خلاف عادت‌ها و منطق‌گریزیهایی است که جز در همان نظام معنایی قابل بررسی نمیباشد. مولانا با استفاده از شگرد حذف، داستانهای پیشینیان را در زیباترین و شاید موجزترین شکل ممکن بیان نموده است. به قرینه‌های لفظی یا معنوی میتوان عناصر و اجزای جمله را حذف نمود. همین عنصر در زبان مولانا بگونه‌ای عمل مینماید که تبدیل به عنصری سبک‌ساز میشود. نکته اینکه «حذف» از خصایص سبک‌زبانی شعر مولانا است. در این مقاله حذف‌های هنری، در ساختار جمله سنجیده شده است و همین حذفیات تحت عنوان «جمله‌های ناقص» طبقه‌بندی شده است. کم‌کوشی در سؤال و جواب، برشمردن و توضیح ساختار جمله‌های بی‌فعل و جمله‌های بی‌شخص و نهاد و نشان دادن حذف‌های با قرینه و بی‌قرینه از نتایج این پژوهش است.

کلید واژه‌ها: مثنوی، حذف، جمله‌های ناقص، جمله‌های بدون فعل و نهاد، کم‌کوشی.

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان (نویسنده مسئول) (Mpaknahad7@gmail.com)

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور (shamloo@pnu.ac.ir)

۱- مقدمه

مولانا با استفاده از شگرد حذف، داستانهای پیشینیان را موجز و زیبا بیان نموده است. مولوی شناسان و مثنوی پژوهان، در بررسی شیوه داستانپردازی و ساخت شکنی مولانا، به مواردی از خلاف عاداتهای مثنوی اشاره کرده‌اند. بی‌گمان ساختار دستوری و بکارگیری نحو مشخص، یکی از این شیوه‌های بیانی است که سبب برجستگی و خوشایندی نحوه بیان وی نسبت به سایرین است.

به عنوان نمونه در دو بیت زیر که مصراع اول هر کدام از آنها جمله‌ای مستقل است برای توضیح بیشتر، مصراع دومی آمده که ژرف ساخت همان جمله دوم، جمله‌ای مرکب است که پایه (هسته) آن جمله، محذوف می‌باشد:

مدح توحیفست با زندانیان {گفتن} // {لازم و شایسته است که} گویم اندر مجمع روحانیون

۷ / ۶

ذم خورشید جهان ذم خود است {کسی که خورشید را ذم مینماید ثابت مینماید} که دو چشم کور و تاریک و بدست ۹/۵

مولانا به دلیل اینکه به سمت معنا حرکت مینماید، زبان را برای بیان معنا به هر سویی هدایت میکند. ساختار دستوری مثنوی در تمام مقوله‌های دستوری (ساختمان کلمه، جمله، فعل، حروف، گروه صفتی، گروه فعلی، اسمی، شبه جمله، منادا، ضمائر، اصوات و فرآیندهای واجی و ..) قابل مطالعه و توصیف می‌باشد. این گونه بررسیها گامی مؤثر در راستای تاریخ زبان فارسی است. در قلمرو همین مطالعات است که سبک شاعران و نویسندگان مشخص میشود؛ « در زبان فارسی یکی از ابزارهای انسجام در متن حذف است و استفاده از حذف میتواند دلیل سبکی داشته باشد.» (حذف در زبان فارسی،: ۱۴۷-۱۶۶) پس مطالعه دستور زبان مولانا، جدای از راهگشاییهای معنایی، قدمی در حوزه تاریخ زبان فارسی و سبک‌شناسی شاعر است.

۲- پیشینه و ضرورت پژوهش

کاملاً بدیهی است که مقوله «حذف» در اغلب کتابهای دستور مورد توجه بوده است و همه دستوریان به نوعی از آن سخن گفته‌اند. مقاله «حذف در زبان فارسی» نگارش سهیلا کاوسی نژاد در شماره ۱۲ نامه فرهنگستان ادب فارسی به دقت نگرشهای سنتی و جدید را بررسی نموده است و اغلب نظر دستورنویسان معروف را بیان نموده است. ایشان مقاله دیگری با عنوان «حذف در گروه اسمی زبان فارسی» دارند که در سال ۱۳۷۷ در همان مجله منتشر

کرده‌اند. این مقاله‌ها ما را از ذکر و اشاره به مطالب کتابهای دستور بی نیاز مینمایند. اما واقعیت این است که مطالعه زبان مثنوی نه تنها از حیث حذفهای دستوری بلکه از جوانب دیگر زبانی و سبکی هم چندان توجهی به آن نشده است و همین ضرورت چنین پژوهشهایی را میطلبد. البته نگارنده در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی موضوع رساله خود را به توصیف ساختار دستوری زبان فارسی در مثنوی اختصاص دادم و این گونه مقالات ریشه در همان مطالعات دارد.

۳- هدف و ضرورت

با این مقدمه میتوان گفت: هدف از نگارش این مقاله قبل از هر چیز ارائه اطلاعات لازم درباره ساختار دستوری زبان فارسی در مثنوی است. تبیین خلاف عادت، عادت ستیزیها و نشان دادن نقش دستور زبان در ساختن سبک مثنوی گام دیگر این نگارش میباشد.

۴- سؤال پژوهش

این به دنبال سؤالاتی است که ممکن است به شکل ذیل بیان شود: توصیف ساختار دستوری زبان فارسی در مثنوی چه نقشی در شناسایی سبک مثنوی دارد؟ و یا این که بین دستور زبان مثنوی و نقد لغوی آن چه ارتباطی وجود دارد؟ و خلاصه اینکه حذف در مثنوی به چه صورتی است؟

۵- روش پژوهش

روش تحقیق در این مقاله، توصیفی- تحلیلی میباشد و اطلاعات از طریق جست و جو در منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده است. گستره مطالعه دفترهای ششگانه مثنوی میباشد و تمام شش دفتر بدین منظور مورد جست و جو و مطالعه واقع شده است.

۶- بحث و یافته‌های پژوهش

جمله‌هایی که به نوعی دارای حذف میباشند تحت عنوان «جمله‌های ناقص» طبقه بندی شده است که در ذیل به آنها پرداخته میشود:

۶-۱- جمله‌های مبتنی بر پرسش و جواب و «کم کوشی» در این جمله‌ها

در جمله‌های مبتنی بر پرسش و جواب، در یک مصراع و استثنائاً در دو مصراع سؤالی مطرح می‌شود و در همان مصراع یا در مصراع بعد، از طرف خود سؤال کننده، جواب آن ذکر می‌شود. کلمات پرسشی که به کار گرفته می‌شود بیشتر «چیست؟»، «کیست؟»، «چه باشد؟»، «چه بود؟»، «که بود؟» است و اغلب جواب این سؤالات جمله اسنادی است که در آنها نهاد و فعل اسنادی محذوف است و فقط مسند می‌آید. گاهی اوقات نیز مفعول و ... ذکر و سایر اجزای جمله حذف می‌شود.

۶-۱-۱- ذکر مسند با کلمه پرسشی «چیست؟»

به عنوان نمونه، ژرف ساخت مصراع «چیست آن ذات الیمین؟ فعل حسن» به این شکل است: آن ذات الیمین چیست؟ آن ذات الیمین فعل حسن است. چنان که پیداست در رو ساخت فقط مسند (فعل حسن) ظاهر شده است.

چیست آن ذات الیمین؟ فعل حسن
چیست آن ذات الشمال؟ اشغال تن
(۳۸۹/۱)

چیست دنیا؟ از خدا غافل بدن
نی قماش و نقره و میزان وزن
(۹۳۸/۱)

چیست مستی؟ بند چشم از دید چشم
تا نماید سنگ گوهر پشم پشم
(۱۲۰۰/۱)

چیست آن کوزه؟ تن محصور ما
آب او اندر حواس شور ما
(۲۷۰۸/۱)

۶-۱-۲- ذکر مسند با «کیست؟»

کیست بیگانه؟ تن خاکی تو
کز برای اوست نمناکی تو
(۲۶۴/۲)

^۱- منظور از «کم کوشی» صرف کمترین انرژی در گفتار است. زبان شناسان اکثر قوانین ناظر بر تحولات آوایی و صرفی زبان را که موجب راحتی تلفظ شدن واژگان و ساده‌تر شدن عبارات و ساختمان دستوری زبان می‌شود ناشی از همین اصل کم کوشی میدانند. (مقدمات زبان شناسی: ص ۵).

کیست این صوفی؟ شکم خوار خسیس
تا بود با چون شما شاهان جلیس
(۲۱۷۷/۲)

کیست کافر؟ غافل از ایمان شیخ
چیست مرده؟ بی خبر از جان شیخ
(۳۳۲۵/۲)

۶-۱-۳- ذکر مسند با «چه باشد؟»

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر گر تو ابله نیستی
(۳۲۰۱/۱)

بد چه باشد؟ مس محتاج مهان
شیخ که بود؟ کیمیای بی کران
(۳۳۴۳/۲)

۶-۱-۴- ذکر مسند با «چه بود؟»

پس محل وحی گردد گوش جان
پس محل وحی گردد گوش جان
(۱۴۶۱/۱)

مشک را بر تن مزن بر دل بمال
مشک چه بود؟ نام پاک ذوالجلال
(۲۶۷/۲)

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را
ظلم چه بود؟ آب دادن خار را
(۱۰۸۹/۵)

ظلم چه بود؟ وضع در نا موضعی
که نباشد جز بلا را منبعی
(۱۰۹۱/۵)

در دو بیت اخیر، جواب، جمله‌ای استثنایی را تشکیل میدهد که در نهایت به یک جمله اسنادی قابل تبدیل است. منظور از جمله‌های استثنایی جمله‌هایی میباشند که نهاد یا فعل یا گزاره آن حذف شده باشد. ژرف ساخت این جمله‌ها به این شکل است:
عدل چه بود؟ آب ده اشجار را ← عدل؛ یعنی آب دادن اشجار ← عدل آب دادن اشجار است.
در این جمله‌ها «یعنی» برابر با «است» میباشد و جای فعل اسنادی را پر نموده است.

۶-۱-۵- ذکر مسند «که بود؟»

شیخ که بود؟ پیر یعنی مو سفید
معنی این مو بدان ای بی امید^۱
(۱۷۹۰/۳)

این جگر که بود؟ گرم و آب خوار
گشت پیش همت او آب خوار
(۳۵۱۵/۴)

۶-۱-۶- ذکر قید وسیله (متمم عامل) یا متمم قیدی در جمله‌های مجهول

آن عرض‌ها از چه زاید؟ از صور
وین صور از چه زاید؟ از فکر
(۹۷۷/۲)

۶-۱-۷- ذکر نهاد

چه کشد این نور را؟ نور خدا
نور ابراهیم را ساز اوستا
(۳۷۰/۱)

از صفت وز نام چه زاید؟ خیال
و آن خیالش هست دلال وصال
(۳۴۵۴/۱)

۶-۱-۸- ذکر مفعول

مشتری خواهی به هر دم پیچ پیچ
تو چه داری که فروشی؟ هیچ هیچ
(۱۱۱۷/۵)

در مواردی جواب در مصراع دوم ذکر می‌گردد:

هان کدام است آن عذاب ای معتمد
در قفس بودن به غیر جنس خود
(۸۴۱/۵)

^۱ در این جمله، دو اتفاق افتاده است: نخست ذکر مسند (پیر) سپس گسترش «مسند» و تبدیل آن به جمله

سه جزیی استثنایی

شیخ یعنی پیر و پیر یعنی مو سفید ← شیخ پیر است و پیر مو سفید است.

۶-۲- جمله‌های مرکب با حذف پایه

جمله‌های مرکبی دیده میشود که «پایه» آنها محذوف است. فقط جمله «پیرو» به همراه حرف ربط «تا» باقی مانده است. در کتابهای دستور زبان این حرف ربط را شبه جمله میخوانند. اصولاً باید این نوع جمله‌ها را جمله‌های مرکبی دانست که پایه آنها شبه جمله‌های تحذیری یا جمله‌های تحذیری و تنبیهی میباشد که حذف گردیده است.

[آگاه باش] تا زر اندویت از ره نفعند [آگاه باش] تا خیال کژ تو را چه نفعند
(۸۹۸/۱)

۶-۳- جمله‌های بی فعل

مراد از این جمله‌ها، جمله‌هایی است که فعل آنها بدون قرینه لفظی حذف شده است. ساختار این جمله‌ها به گونه‌ای است که فعل نمیتواند ظاهر شود اگر چه میتوان با نشان دادن ژرف ساخت آنها، فعل آنها را نشان داد. در مثنوی بعضی از این نوع جمله‌ها آنقدر کاربرد وسیع دارند که جزو اختصاصات سبک زبانی مثنوی محسوب میشود. با توجه به تقسیم‌بندی احمد شفایی از جمله (جمله‌های یک ترکیبی و جمله‌های دو ترکیبی) باید این گونه جمله‌ها را «یک ترکیبی» نامید. در ذیل به شماری از این نوع جمله‌ها و عوامل شکل دهنده آنها اشاره میشود:

۶-۳-۱- «و» میانیت

در مثنوی این «و» گاهی به همراه «آنگاه»، «آنگهانی» یا به تنهایی سبب حذف فعل میشود. گاهی واژه «آنگاه» نقش میانیت را ایفا مینماید! هنگامی که عبارت با «و» میانیت شکل میگیرد فعل به طور خودکار ظاهر نمیشود؛ مثلاً در مصراع «عقل ناقص و آنگهانی اعتماد» ژرف ساخت جمله به این شکل است: به عقل ناقص نمیتوان اعتماد کرد. حافظ می‌گوید «من و انکار شراب؟» یعنی: بعید است من شراب را انکار کنم. چنان که دیده میشود کم کوشی و کمترین صرف انرژی در بیان این نوع جمله‌ها آشکار است و همچنین نقش این «و» در ایجاز، بیت زیر از علی معلم، شاعر صاحب سبک انقلاب اسلامی در مثنوی هجرت، نمونه دیگری از این کاربرد است:

^۸. غلامرضا ارزنگ این نوع جمله‌ها را «جمله بی فعل تقابلی» مینامد (دستور زبان فارسی امروز: ص ۷۲).

ابرو نباریدن چه رنگ است این چه رنگ است / تیغ و نبریدن چه ننگ است این چه ننگ است
بر زن و بر فعل زن دل می‌نهد / عقل ناقص و آنگهانی اعتمید
(۲۱۹۴/۲)

عاشق عشق خدا و آنگاه مزد / جبرئیل مؤتمن و آنگاه دزد
(۲۷۲۸/۵)

گاه برگی پیش باد آنگه قرار / رستخیزی و آنگهانی عزم کار
(۹۰۷/۶)

مباینیت در مواردی دارای اسلوب مخصوصی است که در آن «و» و سایر نشانه‌های آن وجود ندارد میتوان این نوع مباینیت را از شمار «حذف فعل» به قرینه دانست:

با که می‌گویی؟ تو این با عم و خال / جسم و حاجت در صفات ذوالجلال
(۱۷۳۵/۲)

۶-۳-۲- «و» ملازمت^۱

در این حال، قید زمان «اینک» و «نک» در صدر مصراع است.

ورنه ای از سرکشی راضی بدین / نک من و تو خانه قاضی دین
(۵۴۹/۲)

اینک این دریا و این کشتی و من / مرد کشتیبان و اهل رای زن
(۱۰۸۲/۱)

۶-۴- جمله‌های پرسشی که نوعی «قلب» بین کلمه پرسش و «موضوع» جمله وجود دارد. علی‌اشرف صادقی مینویسد «در بعضی موارد ترتیب موضوع و محمول» بر عکس است؛ یعنی موضوع قبل از محمول قرار نمی‌گیرد. (نظریه زبان‌شناسی آندره مارتینه و زبان فارسی: ۱۵۴). مصداق این سخن جمله‌هایی است که در ذیل مطرح میشود:

«گوهر چیست» در مصراع «گوهر چه؟ بلکه دریایی شوی»، به صورت ذیل قابل بازگردانی است: گوهر چیه؟ ← گوهر چه، در واقع موضوع به محمول اضافه میشود. البته میتوان

^۱. برای شناخت معانی «و» میتوان به دستور زبان فارسی اثر دکتر عبدالرسول خیامپور مراجعه نمود.

محمول را صفت پیشین پرسشی نیز محسوب نمود. شاید بتوان این نوع کاربرد را مثل «کو» پنداشت که جایگزین قید و فعل «کجاست» میشود.

گوهر چه؟ بلکه دریایی شوی آفتاب چرخ پیمایی شوی
(۷۵۸/۲)

فاعل چه؟ کو چنان مقهور شد فاعلی‌ها جمله از وی دور شد
(۳۶۸۵/۳)

تو بگویی فال بد چون می‌زنی فال چه؟ بر چه بین در روشنی
(۲۹۵۸/۳)

۵-۶- جمله‌های پرسشی که کلمه پرسش به تنهایی نقش فعل را نیز در بردارد.

گر ز جبرش آگهی زاریت کو؟ بینش زنجیر جباریت کو؟
(۶۳۰/۱)

ای عجب آن عهد و آن سوگند کو؟ وعده‌های آن لب چون قند کو؟
(۱۵۶۳/۱)

۶-۶- جمله‌های پرسشی که در دو جمله حاضر میشوند.^۱

این به تقدیر سخن گفتم تو را ورنه خود دستش کجا و آن کجا؟^۲
(۵۱۰/۴)

از کجا این قوم و پیغام از کجا از جمادی جان که را باشد رجا
(۱۱۴۳/۵)

۶-۷- جمله‌های پرسشی که فعل دارای ساختار «را است/ بود» میباشد و فعل «است» یا هر فعل اسنادی دیگر به قرینه حذف شده است؛ از حرف «را» معنای «داشتن» دریافت میشود: به عنوان نمونه در ابیات زیر، «چه غم آتش را» فعل «است» محذوف است و جمله در معنای «آتش غمی ندارد» میباشد.

^۱ غلامرضا ارژنگ این نوع جمله‌ها را «دو جمله ای بی فعل» مینامد. (دستور زبان فارسی امروز: ص ۷۳)

^۲ - صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا (حافظ)

تو عدو او نه‌ای خصم خودی چه غم آتش را که توهیزم شدی
(۳۶۳۰/۳)

گر تو کور و کر شدی ما را چه جرم ما درین رنجیم و در اندوه و گرم
(۱۵۷۲/۳)

چینیان گفتند ما نقاشتر رومیان گفتند ما را کر و فر
(۳۴۶۷/۱)

۶-۸- در جمله‌های همراه با «را» مالکیت و اختصاص فعل محذوف است

بز مرا که بز میانه است و وسط روپها خرگوش بستان بی غدر
(۳۰۴۵/۱)

گفت عکاشه صفر بگذشت و رفت گفت که جنت تو را ای شیرزفت
(۲۵۹۱/۴)

بود بقالی و وی را طوطیی خوش نوایی سبز گویا طوطیی
(۲۴۷/۱)

۶-۹- جمله‌هایی که مسند آنها صفت تفضیلی است

به (بهتر است) در موارد زیر شاهد این نکته است.

هر دو می‌گفتند کز خوف سقوط جان سپردن به برین بوی حنوط
(۳۲۳۵/۳)

با زمین آن به که هموارش کنی نیست همدم با قدم یارش کنی
(۱۳۵۴/۳)

۶-۱۰- «جمله‌واره‌های قیدی و حالی که همه آن‌ها امروز منسوخ شده اند»

به شکل‌های سه‌گانه ذیل می‌آید:

۶-۱۰-۱- آنهایی که با اسم مفعول می‌آید خواه بی‌واو حالی و خواه با آن

در دعا ایشان و در زاری و آه بر فلک ز ایشان شده دود سیاه
(۲۱۹۰/۳)

عیسی اندر مهد بردارد نفیر که جوان ناگشته ما شیخیم و پیر
(۱۷۹۴/۳)

بامدادان آمدند آن مادران خفته استا همچو بیمار گران
(۱۵۹۸/۳)

بعد از آن دیدم درختان در نماز صف کشیده چون جماعت کرده ساز
(۲۰۴۸/۳)

پیش سلطان خوش نشسته در قبول زشت باشد جستن نامه و رسول
(۱۴۰۵/۳)

۶-۱۰-۲- فعل محذوف در جمله واردهایی که با حرف اضافه و اسم ساخته شده‌اند

دید پیغمبر یکی جوقی اسیر که همی‌بردند و ایشان در نفیر
(۴۴۷۳/۳)

گوهری از حلقه های گوش او پاره گشت و هر زنی در جستجو
(۲۲۴۷/۵)

۶-۱۰-۳- جمله واردهای قیدی که با صفت حالیه فاعلی می‌آیند

حامله گریان ززه کاین المناص و آن چنین خندان که پیش آمد خلاص
(۳۵۶۱/۳)

۶-۱۱- فعل جمله‌های همراه ضمیر اختصاص، محذوف است

آن من بر چرخ آن او نشیب ز آن که قرب حق برونست از حساب
(۴۵۱۳/۳)

۶-۱۲- جمله‌هایی که از دو جمله وارده تشکیل شده است و جمله‌واره‌ها با هم تناسب دارند. از اقسام این تناسب، عطف آنهاست به هم. معمولاً با ابزار عطف و یا حذف آنها صورت می‌گیرد: «و ... و، هم ... هم، نی ... نی، نه ... نه، نه ... نی، مه ... مه». (جمله و تحول آن در زبان فارسی: ۱۵۳)

نی در آن دم دوستی و نعمتی نی در آن سر راحتی و لذتی
(۲۷۶۹/۳)

^۱- غلامرضا ارژنگ این نوع جمله‌ها را جمله‌های « دو شبه جمله ای (دو بخشی)» مینامد. (دستور زبان

عطف دو جمله مرکب به صورت تفضیلی:

هر که آخر بین تر او مسعود تر هر که آخر بین تر او مطرود تر
(۱۶۱۴/۴)

۶-۱۳- جمله‌های معرفی «نام»^۱

چیست نام این وزیر جام کن قوم گفتندش که نامش هم حسن
(۱۲۳۵/۴)

چیست نامش گفت نامش بوالحسن حسیله اش وا گفت ز ابرو و ذقن
(۱۸۳۷/۴)

۶-۱۴- جمله وارده‌های قیدی که با «نه» به معنی «نیست» و «نبود» ختم میشوند

خواب می‌بینند و آن جا خواب نه در عدم در می‌روند و باب نه
(۳۵۵۴/۳)

۶-۱۵- جمله‌هایی که بر سوگند دلالت دارند

فعل این جمله‌ها از مصدر «سوگند خوردن» تشکیل میشود و حرف اضافه «به» نیز ساقط است.

حق آن که دایگی کردی نخست تا نهال ما ز آب و خاک رست
حق آن شه که تو را صاف آفرید کرد چندان مشعله در تو پدید
(۲۳۱۶/۲ - ۲۳۱۷)

۶-۱۶- جمله‌های یک ترکیبی ندایی - تنبیهی (جمله‌های نامی)

۱- جهت اطلاع بیشتر بنگرید: خسرو فرشیدورد، «جمله‌های بی‌فعل و اسمی و تحول آن در زبان فارسی» نشریه زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۳۷ (بهار ۱۳۵۳)، صص ۶۶-۸۶.

۲- این نام گذاری از احمد شفایی است و از اقسام جمله‌های یک ترکیبی به شمار میرود. مقصود جمله‌هایی است که اسم مورد بحث معمولاً نام پدیده‌ای، شخصی و یا چیزی است که با آهنگ کامل و مسدود نوشته و یا گفته میشود. (مبانی علمی دستور زبان فارسی: ۱۸۳)

بازگردانی نمونه زیر به این ترتیب می‌باشد: کودکی از بیرون بانگ زد حلوا: حلوا ← حلوا دارم

کودکی حلوا ز بیرون بانگ زد لاف حلوا بر امید دانگ زد
(۳۹۲/۲)

۶-۱۷- جمله‌های دعایی و نفرینی که در این جملات فعل «باد» ذاتاً محذوف است

هرچه هستی جان ما قربان توست دست بردی دست و بازویت درست
(۱۳۶۰/۱)

فخر آن سر که کف شاهش بود ننگ آن سر کاو به غیری سر برد
(۲۹۶۵/۴)

۶-۱۸- جمله‌هایی که در اصل شبه جمله می‌باشند

شبه جمله‌هایی که در صدر آنها «ای» عاطفی، نهفته یا آشکار است این نوع «ای»، در مثنوی دارای بسامد است و از اختصاصات سبکی آن به شمار می‌رود. در مواردی به خاطر شباهت زیاد با نقش نمای منادا، آن را «ای» ندا، فرض مینمایند. میتوان گفت بسیاری از جمله‌هایی که در مثنوی منادا گونه است در واقع عاطفه شاعر را نشان می‌دهد و باید شبه جمله نامیده شوند این نوع «ای» در ابتدای «ای دریغا» عام و شایع است. چنان که اشاره شد باید آن را نوعی صوت یا به تعبیر دقیقتر شبه جمله نامید؛ این صوت دارای بند پیرو می‌باشد. این نوع جمله هم از زمره عبارتها و جمله‌های استثنايي است که بدون فعل مطرح میشوند؛ مثل همان «ای بارک الله» یا «ای ماشاءالله» که در زبان امروز بکار می‌بریم:

پس سلیمان گفت ای نیکو رفیق در بیابان های بی آب عمیق
(۱۲۲۰/۱)

ور تو نگذاری عنایت های او خود گدازد ای دلم مولای او
(۶۸۴/۱)

پس حلیمه گفت ای جانم فدا مر تو را ای شیخ خوب خوش نوا
(۹۴۶/۴)

۶-۱۹- شبه جمله‌هایی که بعضی از دستورنویسان، آنها را جمله‌های یک‌جزیی میدانند (کلمه- جمله‌ها) نمونه‌ای این جمله‌ها در زبان معاصر کلمه «آتش» است که هنگام شلیک گلوله میگویند.

کوری خود را مکن زین گفت فاش خامش و در انتظار فضل باش
(۲۷۳۳/۳)

چون دمام کرد هجوش چون جرس دست بر لب زد شاهنشاهش که بس
(۱۰۱۴/۲)

۶-۲۰- جمله‌های معترضه‌ای که مبتنی بر تحذیر و دعاست

من نیم جنس شهنشہ دور ازو لیک دارم در تجلی نور از او
(۱۱۷۰/۲)

آن چه گفت آن باغبان بوالفضول حال او بد دور از اولاد رسول
(۲۱۹۸/۲)

۶-۲۱- در جمله‌های مرکبی که پیرو موصولی دارند

و هسته موصول اسم اشاره می‌باشد قبل از حرف ربط «که موصول» فعل حذف می‌شود:

من غلام آن که نفروشد وجود جز به آن سلطان با افضال و جود
(۴۹۰/۵)

۶-۲۲- حذف فعل

بسیاری از جمله‌ها به زبان شعر بر می‌گردد که آن‌ها به قرینه لفظی، اختصاری و یا معنایی محذوف می‌باشند. این گونه جمله‌ها مشمول جمله‌های بی‌فعل نمی‌باشند. زیرا جمله‌های بی‌فعل دارای ساختاری هستند که فعل آنها ذاتاً محذوف است و همراه با فعل به کار نمی‌روند و شرایط شاعرانه در آنها بی‌اثر می‌باشد.

۱- کلمه‌ها- جمله‌ها دارای سه خصوصیت می‌باشند: ۱. به هیچ یک از اعضای پنجگانه جمله (نهاد، گزاره، وابسته، متمم، قید) شباهت ندارد. ۲. مضمون و محتوای آنها به وسیله کلمات دیگری باز نمی‌شود. ۳. آهنگ ادای مسدود دارند. (مبانی علمی دستور زبان فارسی: ۱۸۴) این عنوان نیز از احمد شفایی اقتباس شده است و این گونه جمله‌ها را «یک ترکیبی» مینامد.

خاربن در قوت و در برخاستن
خاربن هر روز و هر دم سبز و تر
خار کن در پیروی و در کاستن
خار کن هر روز زار و خشک تر
(۱۲۳۷/۲-۱۲۳۸)

من غلام آن چراغ چشم جو
من غلام موج آن دریای نور
که چراغ روشنی پذیرفت ازو
که چنین گوهر برآرد در ظهور
(۳۹۸۴/۱-۳۹۸۵)

این موارد در قسمت حذف ارکان و اجزای جمله مطرح میشود.

۶-۲۳- حذف به قرینه اختصاری و کم کوشی در زبان مثنوی

چنانچه اشاره شد در اکثر ابیات مثنوی اجزایی از جمله محذوف است؛ چه حذف به قرینه لفظی و چه معنایی و چه لفظی- معنایی. کمتر بیتی را میتوان یافت که برای درک درست اجزای جمله مجبور به شناخت ژرف ساخت آن نشویم. البته حذف در بسیاری از موارد فرضی و ذهنی است و نمیتوان آن را تفسیر نمود.^۱

در حذف به قرینه اختصاری آن چه سبب حذف میشود اختصار گوئی و اصل کم کوشی در زبان شاعر است. حذف عناصر و اجزای جمله کاملاً آشکار است که بر اساس طبیعت زبان نیست. در حذف به قرینه لفظی و معنایی، طبیعت زبان ایجاب مینماید که اجزایی از سخن حذف شود بدون این که کلام خدش‌های بیابد در عین حال، عنصر حذف شده قابل بیان و توضیح است. فقط به خاطر پرهیز از تکرار یا مسائل بلاغی و ویراسته کردن سخن انجام میپذیرد. در صورتی که در قرینه اختصاری شاعر در جمله بندی و کلام خویش کلماتی را فی الواقع جا میگذارد یا نادیده میگیرد و فهم آن را بر عهده انتخاب خواننده میگذارد. این امر بر اساس طبیعت زبان صورت نمیگیرد اگر چه در مواقعی نقش بلاغی آن قابل ذکر است ولی در مواقعی زبان نوشته یا سروده ناقص میشود.

۶-۲۴- حذف فعل در جمله‌های سه جزئی گذرا به مسند

۶-۲۴-۱- حذف فعل اسنادی هنگامی که مسند در قالب متمم قیدی است

به خصوص در زمانی که بین نهاد و مسند رابطه تشبیهی (تشبه بلیغ اسنادی) برقرار است. این کاربرد از اختصاصات سبکی مثنوی است.

^۱- بنگرید: خسرو فرشیدورد، دستور مفصل امروز. (تهران: سخن، ۱۳۸۸) ص ۳۶۰.

این جهان زندان و ما زندانیان	حفره کن زندان و خود را وارهان (۹۸۲/۱)
عهد ما گاه و به هر بادی زبون	عهد تو کوه و ز صد که هم فزون (۲۴۹۵/۳)
هوشیاری آفتاب و حرص یخ	هوشیاری آب وین عالم و سبخ (۲۰۶۸/۱)
پیر تابستان و خلقان تیر ماه	خلق مانند شب اند و پیر، ماه (۲۹۳۹/۱)
در مقامی زهر و در جایی دوا	در مقامی کفر و در جایی روا (۲۵۹۹/۱)

۶-۲۴-۲- حذف فعل هنگامی که جمله دارای اجزای همجنس است

این جهان و ساکنانش منتشر	و آن جهان و ساکنانش مستمر (۹۸۲/۱)
این جهان و عاشقانش منقطع	اهل آن عالم مخلد مجتمع (۳۲-۳۱/۳)

۶-۲۴-۳- حذف فعل اسنادی وقتی گروه‌های اسمی دارای وابستهٔ پسین باشند
طاعت عامه گناه خاصگان وصلت عامه حجاب خاصدان
(۲۸۱۶/۲)

۶-۲۴-۴- حذف، هنگامی که مسند به صورت متمم است

میل جان اندر ترقی و شرف	میل تن در کسب و اسباب علف (۴۴۳۹/۳)
نفس را تسبیح و مصحف در یمین	خنجر و شمشیر اندر آستین (۲۵۵۴/۳)
برگ ها را برگ از انعام او	رایگان را دایه لطف عام او (۱۲۴/۱)

۲۵-۶- حذف فعل معین در زمانهای وجه اخباری [از اختصاصات سبک زبانی است]

باز دست شاه را کرده نوید از همه مردار ببریده امید
(۲۲۹۴/۱)

چون ز حیرت رست بازآمد به راه دید برده دزد رخت از کارگاه
(۱۲۵۳/۱)

خود ببیند دست رفته در ضرر خون ازو بسیار رفته بی خیر
(۱۶۰۹/۳)

۲۶-۶- حذف فعل ناقص یا تابع در گروه فعلی شبه معینی

این فعلها برای تمام شدن معنی خود نیاز به یک فعل تابع دارند و به تنهایی ناقص هستند و به شخص معینی هم نسبت داده نمیشوند؛ مثل بایستن و شایستن و سزیدن و ... (تاریخ زبان فارسی: ۳۴۹) و (دستور: ۷۷) [خواست] واگردد:

کین سبو پرزر به دست او دهید چونکه وا گردد سوی دجله برید
گر نخواهی در تردد هوش جان کم فشار این پنبه اندر گوش جان
(۱۴۵۹/۱)

۲۷-۶- حذف فعل همکرد (یاور)

در مواقعی که جزء غیر صرفی فعل مرکب برای تأکید تکرار میشود:

گفت آری لاف لاف می‌زن لاف، لاف در غریبی بس توان گفتن گزاف

۲۸-۶- حذف فعل مقول و واسطه‌های میان دو مصراع

[اودر حالیکه] اریش او پر باد [بودمی گفت] کین هدیه که راست

لایق چون او شهی این است راست
(۲۷۱۵/۱)

دست برمی داشت و [می گفت] یارب رحمران بر بدان و مفسدان و طأغیان
(۸۲/۴)

سجده گه را ترکن از اشک روان [بگو] کای خدا تو وارهانم زین گمان
(۳۸۶/۴)

رو به آتش کرد شه [گفت] کای تندخو آن جهان سوز طبیعی خوت کو
(۸۲۳/۱)

پیش او بر [و بگو] کای تو ما را اختیار این قدر بستان کنون معذور دار
(۲۱۶۵/۱)

چون که در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی
(۱۵۳۸-۱۵۳۹/۱)

ور بخوانی و نه ای قرآن پذیر امثل این است که [انبیا و اولیا را دیده گیر]^۱
(۸۲/۴)

گاهی جمله واره پایه در یک جمله مرکب، حذف می‌شود و یا اینکه جمله همپایه محذوف است.

گفت چون ترسم؟ چو هست این طبل عید [بگذار] تا دهل ترسد که زخم او را رسید
(۴۳۴۳/)

چون نمی‌سوزی؟ چه شد خاصیت [خاصیت از بین رفت؟] یا زبخت ما دگر شد نیت؟
(۸۲۴/۱)

کی بود بوبکر اندر سبزواری یا [کی بود] کلوخ خشک اندر جویبار
(۸۵۴/۵)

۶-۲۹- حذف فعل معین در مواقعی که فعل مقدم میشود و متمم قیدی هم چنین مؤخر می‌آید

شهره، ما در ضعف و اشکسته پری شهره تو در لطف و مسکین پروری
(۴۶۲۹/۳)

۶-۳۰- حذف فعل از جمله واره پیرو مکانی (در نقش قید مکان) در جمله مرکب

هر کجا دردی، دوا آن جا رود هر کجا فقری نوا آن جا رود
هر کجا مشکل جواب آن جا رود هر کجا کشتی ست آب آن جا رود
(۳۲۱۰-۱۱/۳)

۶-۳۱- حذفهای بدون قرینه

از عصا ماری و از استون حنین پنج نوبت می‌زنند از بهر دین^۱
(۲۱۴۲/۱)

۶-۳۲- حذف شناسه فعل به قرینه لفظی

این مورد نیز از اختصاصات مثنوی است که در بخش فعل به آن پرداخته شده است:

لوت خوردند و سماع آغاز کرد خانقه تا سقف شد پردود و گرد
(۵۲۹/۲)

که ببندیدم قوی وز ساز گاو بر سرو پشتم بزن وین را مکاو
(۱۴۳۶/۲)

پس روان گشتند سرهنگان مست تا که دزدان را گرفتند و بست
(۲۸۵۰/۶)

۶-۳۳- حذف حرف^۲

۶-۳۳-۱- حذف نقش نمای متمم (حذف حروف اضافه) و کوتاه شدن بعضی از حروف اضافه مرکب

از:

راه چه بود؟ پر نشان پای ها یار چه بود؟ نردبان رای ها
(۵۱۰/۶)

به:

آمده عباس حرب از بهر کین بهر قمع احمد و استیز دین
(۲۷۹۴/۱)

^۱- از عصا ماری نمایان شد و از استون ناله و افغان بر آمد و از مناره مسجد پنج نوبت در هر روز اذان میگویند تا مردم خدا را ستایش کنند. انقروی ستون را مناره مسجد گرفته و معنای عام بدان بخشیده است. (انقروی: ۸۴۶/۱. نقل از: شرح جامع مثنوی، ۱/۶۵۳)

^۲- «گاهی حرف اضافه متمم قیدی بر اثر کثرت استعمال و اصل زحمت کمتر با قانون قرینه سازی (analogy) حذف میشود و این امر در متممهای قیدی زمان و مکان و ترتیب بسیار رخ میدهد این گونه عناصر را قید هم میتوان گرفت. بهتر است آنها را متممهای قیدی بگیریم». (دستور مختصر تاریخی زبان فارسی: ۱۹۳)

برای:

طفل شد مکتب پی کسب هنر بر امید مرغ با طفل پدر
(۲۷۹۲/۱)

در:

چون کریمی‌گویدت آتش درا اندر آ زود و مگسو: سوزد مرا
(۳۱۰۹/۳)

جو فرو بر مشک آب اندیش را تا کران بینی تومشک خویش را
(۴۳۰۵/۳)

پس به شوهرگفت زن کای نیکبخت من برآیم میوه چیدن بر درخت
(۳۴۴۵/۴)

تا:

زین چنین قحط سه ساله داد داد ظلّ مولانا ابد پاینده باد
(۶۲۱/۲)

کوتاه شدن حرف اضافه مرکب: ممکن است یکی از اجزای حرف اضافه حذف شود یا کوتاه گردد. بنگرید: (حروف اضافه در فارسی معاصر: ۹۵)

در:

تو مگو کین مایه بیرون خون بود چون رود در ناف مُشکی چون شود
تو مگو کین مس برون بد محقر در دل اکسیر چون گیرد گهر
(۱۴۷۲-۱۴۷۱/۱)

همزمان و محرم خود یافتند پیش او یک یک به جان بشتافتند
(۱۲۰۳/۱)

در/به:

دید یوسف آفتاب و اخترا پیش او سجده کنان چون چاکران
(۲۳۳۴/۳)

نزد:

حیله کردند آمدند ایشان به شیر کز وظیفه ما تو را داریم سیر
(۹۰۲/۱)

۶-۳۳-۲- حذف نقش نمای مفعول

در مثنوی حذف نقش نمای مفعول و آمدن مفعول بدون «را» از اختصاصات سبکی است. این حذف نقش نما، جدای از مواردی است که «انضمام» در شکل‌گیری فعل مرکب نقش دارد. در انضمام، «مفعول صریح، نشانه‌های دستوری وابسته به خود را (ها، را، ی نکره و ضمیر اشاره) از دست می‌دهد و در این صورت به فعل منضم و فاقد حالت دستوری است.» (پژوهش‌های زبان‌شناختی: ۱۷۴)؛ یعنی مفعول صریح در قالب فعل مرکب و جزو ساختمان آن فعل عرضه می‌شود.

دست بگشاد و کنارانش گرفت	همچو عشق، اندر دل و جاننش گرفت
دست و پیشانی‌ش بوسیدن گرفت	از مقام و راه پرسدن گرفت
(۹۴-۹۳/۱)	(۹۴-۹۳/۱)
بد محالی جست کو دنیا بجست	نیک حالی جست کو عقبی بجست
(۹۷۹/۱)	(۹۷۹/۱)

۶-۳۳-۳- حذف حرف ربط

اگر:

اشک خواهی رحم کن بر اشکبار	رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر
(۸۲۲/۱)	(۸۲۲/۱)

بلکه:

قرب، نه، بالا، نه، پستی رفتن است	قرب حق از حبس هستی رستن است
(۴۵۱۴/۳)	(۴۵۱۴/۳)

«و» ملازمت:

ورنه ای از سرکشی راضی بدین	نک من و تو خانه قاضی دین
(۵۴۹/۲)	(۵۴۹/۲)

حذف «و» عطف

پیش حق آتش همیشه در قیام	همچو عاشق روز و شب پیچان مدام
(۸۳۹/۱)	(۸۳۹/۱)
خیره گویان خیره گریان خیره خند	مرد و زن خرد و کلان حیران شدند
(۴۷۱۴/۳)	(۴۷۱۴/۳)

مرغ خاکی مرغ آبی هم تن اند لیک ضدانند آب و روغن اند
(۳۴۸۸/۳)

حذف حروف ربط جفتی و گسسته:

چه:

پس بود کالا شناسی سخت سهل چونکه عیبی نیست چه نااهل و اهل
(۲۹۴۰/۲)

گرم گوید سرد گوید خوش بگیر ز آن ز گرم و سرد بجهی وز سعیر
(۲۰۵۹/۱)

۶-۳۳-۴- تکواژهای وابسته اشتقاقی و تصریفی

گاه:

بس که آن شیر از کمین در می‌ربود آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود
(۹۰۱/۱)

ال:

مفلسان گر خوش شوند از زر قلب لیک آن رسوا شود در دار ضرب
(۸۹۷/۱)

حذف «یک» و «ی» نکره

هردوگون زنبور خوردند از محل لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل
(۲۶۸/۱)

وعده ها باشد حقیقی دل پذیر وعده ها باشد مجازی تا سه گیر
(۱۸۰/۱)

حذف «ان» جمع

ز آن که جباران بدند و سرفراز دوزخ آن باب صغیرست و نیاز
(۲۹۹۷/۳)

حذف «تر»: پسوند تصریفی صفت تفضیلی

خارین هر روز و هر دم سیزوتر خار کن هر روز زار و خشک تر
(۱۲۳۸/۲)

[سببتر و تازه‌تر]

آن کسی که او ببیند روی خویش
نور او از نور خلقان است بیش
(۸۸۴/۲)

حذف «ه» پسوند اشتقاقی صفت مفعولی
ز آن به قرضی سالکی خرسند شد
تا ز نورش سوی قرص افگند شد
(۳۵۸۸/۳)

حذف «ه» و «ی» نسبت
غافلی ناگه به ویران گنج یافت
سوی هر ویران از آن پس می‌شتافت
(۳۷۶۹/۱)

۶-۳۳-۵- حذف واج میانجی و سایر واجها (واج پایانی فعل دعا)

او عصاتان داد تا پیش آمدیت
آن عصا از خشام هم بروی زدیت
(۲۱۳۸/۱)

خاصه تقلید چنین بی حاصلان
خشم ابراهیم با بر آفلان
(۵۶۳/۲)

در میان عاشقان عاقل مباح
خاصه اندر عشق این لعین قبا
۷- نتیجه گیری

در این مقاله حذفهای هنری، در ساختار جمله سنجیده شده است و همین حذفیات تحت عنوان «جمله‌های ناقص» طبقه بندی شده است. کم‌کوشی در سؤال و جواب، برشمردن و توضیح ساختار جمله‌های بی‌فعل و جمله‌های بی‌شخص و نهاد و نشان دادن حذفهای با قرینه و بی‌قرینه از نتایج این پژوهش است. نیز دریافته میشود که حذف میتواند دلیل سبکی داشته باشد. جدای از همه اینها ابداع و ابتکار مولانا را در بکارگیری بلاغی و هنری زبان نشان میدهد. و در مییابیم که چگونه مولانا بر زبان فارسی و شیوه آرایش کلام برای رساندن معانی و مفاهیم تسلط کامل دارد.

منابع

- ۱- پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، محمد دبیر مقدم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۸.
- ۲- تاریخ زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری، نشر سیمرغ، تهران، جلد ۳، ۱۳۷۴.
- ۳- تاریخ زبان فارسی، مه‌ری باقری، دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۸۵.
- ۴- توصیف ساختار دستوری زبان فارسی در مثنوی مولانا، محمد پاک‌نهاد، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.
- ۵- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمد رضا باطنی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۶- جمله و تحول آن در زبان فارسی، خسرو فرشیدورد، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲.
- ۷- در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی، تقی‌پور نامداریان، نشر سخن، تهران، ۱۳۸۲.
- ۸- دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۰.
- ۹- دستور زبان فارسی، تقی وحیدیان کامیار و غلامرضا عمرانی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۰- دستور زبان فارسی، عبدالرسول خیامپور، کتابفروشی تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۱- دستور زبان فارسی، غلامرضا ارژنگ، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۷.
- ۱۲- دستور سال چهارم آموزش متوسطه رشته فرهنگ و ادب وزارت آموزش و پرورش، علی اشرف صادقی و غلامرضا ارژنگ، ۱۳۶۱.
- ۱۳- دستور سال دوم آموزش متوسطه رشته فرهنگ و ادب وزارت آموزش و پرورش، علی اشرف صادقی و غلامرضا ارژنگ، ۱۳۶۳.
- ۱۴- دستور سال سوم آموزش متوسطه رشته فرهنگ و ادب وزارت آموزش و پرورش، علی اشرف صادقی و غلامرضا ارژنگ، ۱۳۶۳.
- ۱۵- دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، خسرو فرشیدورد، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۷.
- ۱۶- دستور مفصل امروز، خسرو فرشیدورد، نشر سخن، تهران، ۱۳۸۸.
- ۱۷- رجعت سرخ ستاره، محمد علی معلم دامغانی، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.
- ۱۸- شرح جامع مثنوی، کریم زمانی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۸-۱۳۸۱.
- ۱۹- مبانی علمی دستور زبان فارسی، احمد شفائی، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۳.

- ۲۰- «ابتکارهای مولوی در ساختن «سازه های فعلی نو» در غزلیات شمس، احمد حسنی رنجبر، و منصوره هوش السادات، در فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال نهم، شماره اول، بهار ۹۵، شماره پیاپی، صص ۱۱۵-۱۳۶.
- ۲۱- «توانایی مولوی در لغت سازی یکی از مهارت های سبکی زبانی او»، سیده فاطمه مکی و محمد علی گذشتی، در فصلنامه تخصصی بهار ادب، سال نهم، شماره ۴، زمستان ۹۵، شماره پیاپی ۳۴، صص ۲۱۹-۲۳۵.
- ۲۲- «حذف در زبان فارسی»، سهیلا کاوسی نژاد، در مجله نامه فرهنگستان، زمستان ۱۳۷۶، شماره ۱۲، صص ۱۴۶-۱۶۶.
- ۲۳- «سبک شناسی ادبی، سرشت سخن ادبی برجستگی و شخصی سازی زبان»، محمود فتوحی، زبان و ادب، پاییز ۱۳۸۸، شماره ۴۱، صص ۲۳-۴۰.
- ۲۴- «کلمه مرکب و تشخیص آن در زبان فارسی»، خسرو فرشید ورد، سخنرانیهای چهارمین کنگره تحقیقاتی ایرانی دانشگاه مشهد ج ۱، ۱۳۵۱.
- ۲۵- «نظریه زبان شناسی آندره مارتینه و زبان فارسی»، علی اشرف صادقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مهر ۱۳۴۸.
- ۲۶- «نقش های همگون در کلمات مکرر و همسان»، عباس علی وفایی، مطالعات زبانی، پاییز و زمستان، شماره ۲، ۱۳۸۹، صص ۱۴۷-۱۶۴.
- ۲۷- «حروف اضافه در فارسی معاصر»، علی اشرف صادقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، پاییز و زمستان ۱۳۴۹، شماره ۹۵ و ۹۶.